

اندیشه ایرانشهری در ساختار سیاسی حکومت‌های طاهریان و صفاریان

محمد اسکندری نسب (نویسنده مسئول)

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران. ایران.

Eskandari.m1991@gmail.com

، محمدرضا جوادی یگانه

دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران. ایران

عباس تقی‌پور

. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی نظری-فرهنگی، دانشگاه تهران، تهران. ایران.

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شایا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ دوره ۱۹ شماره ۷۴ پاییز ۱۴۰۳ صفحه ۸۶-۶۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۶

چکیده

در ایران اندیشه ایرانشهری به‌طور خاص، خود را در دولت ساسانی نشان داد و دولت ساسانی و شاهانی مانند اردشیر و انوشیروان، روح تئوریک و عملی اندیشه و تعریف ایران از امر سیاسی در قالب ایده ایرانشهری شد. با سقوط دولت ساسانی و قدرت گرفتن خلفای اموی و عباسی این اندیشه رو به افول نهاد. در این دوره حکومت‌های طاهریان، صفاریان از قدرت‌های خُرد شکل‌گرفته در دل حکومت مرکزی اسلامی، در جدال و رویارویی مداوم با سایر دولت‌های رقیب ایرانی و در یک بستر متلاطم با مرزهای تثبیت نشده و به‌شدت در معرض خطر قرار داشت. این دولت‌ها و سایر حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی در بافت اجتماعی و اندیشه‌های خاص قرون میانه تشکیل شده و هرکدام از در ضمن پابندی به دستگاه خلافت مرکزی، روش خاصی برای کسب مشروعیت و پذیرش ملی از طریق انتساب خود به تبار شاهان و خاندان‌های کهن ایرانی از سنت‌های ایرانی را در پیش گرفتند و این پژوهش سعی دارد میزان سهم و شیوه دستیابی به فرهنگ ایرانشهری در ساختار دولت، در سلسله‌های طاهریان و صفاریان را بررسی نماید.

کلمات کلیدی: اندیشه ایرانشهری، حکومت‌های ایرانی نژاد، طاهریان، صفاریان،

اندیشه ایرانشهری، عنوانی است که برای بیان نوع و شیوه حکومت به‌ویژه در زمینه مشروعیت بخشی به کار رفته است. این اندیشه که الگوی حکومتی ایران باستان محسوب می‌شود، با بقا و تداوم ساختار حاکمیت با توجه به مناسبات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در ارتباط است. این الگوی کهن پس از اسلام به تأثیر از این دین و ساختار قدرت در جامعه اسلامی، دچار تغییر و تحول شده است. بر اساس اندیشه ایرانشهری هندسه فکر ایرانی از سه جزء: نظام اعتقادی، نظام اخلاقی و نظام سیاسی تشکیل شده است. دو انگاره نخست با فراهم آوردن انگاره‌های پشتیبانی‌کننده الگوی شهریار ایرانی را در جزء سوم یعنی نظام سیاسی شکل داده است. الگوی شهریار ایرانی به جهت انسجام نظری همچون پارادایم ثابت به دوره پس از ورود اسلام به ایران منتقل و با استحاله الگوی خلافت به سلطنت، به شیوه اساسی کشورداری ایرانی تبدیل شده است. این دستگاه فکری دارای مبانی، مفاهیم نظریه و اصول کارکردی خاصی بوده که در سده‌های متوالی با حفظ قابلیت تولید تفکر و همسازی با سایر فرهنگ‌ها، بقا و استمرار اندیشه ایرانی را فراهم کرده است. (قادری و رستم‌وندی، ۱۳۸۵: ۱۲۶؛ کیا و خلعتبری، ۱۴۰۱) به بیان دیگر وجود عناصر پایدار در فرهنگ ایرانی این امکان را در طول تاریخ باستانی و حتی پس از ورود اسلام به ایران فراهم آورده تا مفهوم تفکر ایرانی به‌ویژه در حوزه سیاست شکل بگیرد. بارزترین نمود اندیشه ایرانی را می‌توان در الگوی شهریاری ایرانیان دید که با ورود اسلام به ایران نیز همچنان کارکرد خود را حفظ کرد و در اندک زمانی با استحاله خلافت دینی به سلطنت عملاً الگوی شهریاری ایرانی احیا گردید.

هدف اصلی این مقاله، تحقیق تفصیلی درباره سهم فرهنگ ایرانشهری در ساختار دولت در سلسله‌های طاهریان و صفاریان است. فرض محوری مقاله حاضر این است که سهم فرهنگ ایرانشهری هم در ساختار قدرت در این پادشاهی‌ها تأثیر گذاشته و هم در تداوم نهادهای اداری وابسته به دولت مؤثر بوده است. به تناسب فرضیه، این پرسش‌ها مطرح می‌شود: آیا در ظهور این سلسله‌های محلی سهم فرهنگ ایرانی برجسته‌تر از عناصر فرهنگی دیگر است؟ با پذیرش تأثیر فرهنگ ایرانشهری، فرهنگ مزبور در کدام بخش از ساختار دولت تأثیر بیشتری داشته است؟

از آنجایی که مقوله‌های «ساخت»، «دولت» و فرهنگ ایرانی شهری تعاریف و برداشت‌های گوناگون دارند فلذا این سه فاکتور مهم را تعریف می‌نمایم.

اگرچه دولت پدیده نسبتاً متأخری است که سابقه‌اش به قرن شانزدهم برمی‌گردد بدان معنا نیست که جوامع سنتی فاقد دولت هستند. در جوامع سنتی، دولت، به طور عمده، بیانگر تمرکز قدرت، اتکا بر زور عریان و ساختارهای سنتی و سلطه موروثی است حاکمیت به نیروهای متفاوتی نسبت داده می‌شود و حکومت در اختیار خانواده‌های متنفذ قدیمی قرار می‌گیرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۹۸). شاه آرمانی، مهم‌ترین عنصر اندیشه ایرانی شهری است. این اندیشه را همچنین باید اساسی‌ترین وجه تداوم فرهنگ ایران‌زمین در حوزه اندیشه سیاسی دانست. بررسی متون دینی و سیاسی کتیبه‌ها و سنن ایران باستان جایگاه شاهی آرمانی، به مثابه عنصری کانونی در عمل و اندیشه ایرانیان نشان می‌دهد به گونه‌ای که تمامی وجوه فرهنگی و تمدنی ایران تحت تأثیر این اندیشه بوده است (بستانی، ۱۳۹۰).

۲- اندیشه ایرانی شهری

اندیشه‌های ایرانی شهری، جهان‌بینی ایرانیان باستان است که جامعه ایرانی بر حول و محور آن می‌چرخید و قوام می‌گرفت. از زیرمجموعه‌های این اندیشه، اندیشه سیاسی ایرانی شهری یا به زبان پهلوی «آیین نام» است که سبب تداوم حیات سیاسی و فرهنگی ایران‌زمین شد. این اندیشه با انتقال به دوران اسلامی و تأثیرگذاری بر برخی از اصول این دوره، ترکیبی بدیع از نظریه سیاست را به جهان سیاست عرضه داشت؛ به طوری که برخی از مؤلفه‌های ایرانی شهری نظیر: شاهی آرمانی، فره ایزدی، توأمان بودن دین و مُلک، عدالت، راستی، دانایی و... به کالبد جهان اسلام تزریق و در این دوران مورد استناد قرار گرفت. درواقع «اندیشه سیاسی ایرانی شهری همچون رشته ناپیدایی است که دو دوره بزرگ تاریخ دوران قدیم ایران‌زمین را از دوره باستانی آن تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی به یکدیگر پیوند می‌زند» (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷۱).

رکن اصلی و شالوده اندیشه ایرانی شهری که در جهان‌بینی سیاسی جامعه ایرانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، «نهاد شاهی» است که در رأس تمامی نهادها، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی و

مدنی جامعه ایرانی قرار دارد. «اندیشه سیاسی ایران شهری، به گونه‌ای که از بررسی منابع بازمانده از دوره باستان و نیز تاریخ سیاسی ایران زمین برمی‌آید، اندیشه شاهی موجود، بر پایه اندیشه سیاسی آرمانی سنجیده می‌شود» (همان: ۱۷۵). «شهریار، والاترین مقام در ایران باستان است. او در رأس هرم اجتماعی قرار دارد و الگویی است که مردم باید او را سرمشق قرار دهند و همه مناسبات نهادهای سیاسی و اجتماعی و ضامن بقای آن‌هاست» (همان، ۵۵). او نماینده خدا بر روی زمین و برگزیده اهورامزدا است. همچنان که «داریوش شاه می‌گوید: اهورامزدا این شاهی را به من بخشید، اهورامزدا مرا یاری کرد تا این شاهی را به دست آورم»، (ویسپوهفر، ۱۳۸۰: ۷۷).

پادشاه، شخصیت خداگونه‌ای دارد و لذا دارای الوهیت است، «پادشاهان ساسانی را به لقب «اشمابغان (شما موجودات الهی) یا (مقام الهویت شما) خطاب می‌کردند» (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۸۸) «آنان خود را در کتیبه‌ها، همیشه پرستندگان مزده (مزدیسن) خوانده‌اند؛ اما در عین حال خود را خدایگان (بی یا بغ) و از نژاد خدایان (یزدان) نامیده‌اند» (همان، ۱۸۹). آنان همواره بر سگه‌ها عبارت «از تخمه خدایان» می‌نوشتند» (فرای، ۱۳۶۸: ۱۵۶). شاه که از سوی اهورامزدا برای حکمرانی ایرانشهر برگزیده می‌شود، باید دارای مشروعیت و تأیید الهی باشد. در اندیشه ایرانشهری، این مشروعیت و تأیید توسط «فرّه» حاصل می‌شود که یکی از ارکان مهم آیین پادشاهی است و لذا لازمه قدرت و فرمانروایی است. فرّا از جانب ایزد و جلوه‌ای از اوست که به شاه می‌رسد، گویی که خدا پرتویی از روشنایی خود را در نهاد او قرار داده است.

فرّا، پرتوی ایزدی است که در وجود فرد به ودیعه نهاده شده است؛ اما لازمه بهره‌مندی از این فروغ آن است که آدمی، درون خویش را از تمامی بدی‌ها، زشتی‌ها و رذایل پاک سازد تا در نتیجه آن وجود آدمی به پاکی ازلی خویش برگردد تا خوبی‌ها و فضایل بر آن تجلی نماید. در اوستا و برخی از متون دیگر، از این امر با عنوان «خویش کار» یاد شده است.

از سوی دیگر، عدالت در ایران باستان، عبارت از هماهنگی میان طبقات جامعه بوده و اینکه هر کس در درجه و مقام ثابتی باشد و خواهان درجه فوق آن نباشد و همواره باید جزء پایین‌تر جامعه فرمان‌بردار جزء بالاتر باشد. افلاطون معتقد است «عدالت اجتماعی عبارت از آن است که میان طبقات سه‌گانه همگامی برقرار باشد و هر طبقه تنها به وظیفه «خویش‌کاری» خاص خود بپردازد،

چه اگر این نظام رعایت نشود و هر کس «همه‌کاره» باشد، در کارها تداخل و مزاحم روی خواهد داد و اساس اجتماع پریشان خواهد گشت» (مجتبائی، ۱۳۵۲: ۵۰). ساسانیان حتی به افرادی که دارای نسب پست بودند، کارهای دیوانی نمی‌دادند. آنان هر کس را برحسب نژاد و نسبی که داشته به کاری می‌گمارده‌اند؛ «از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد که هیچ‌کس نباید خواهان درجه‌ای باشد، فوق آنچه به مقتضای نسب به او تعلق می‌گیرد» (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۲۸)

۲-۱- مختصات و مؤلفه‌های مفهومی فرهنگ ایرانشهری:

ایران‌شهر نام رسمی محدوده جغرافیایی و قلمرو حکومت ایران عصر ساسانی است این مفهوم بعد از ورود اسلام به ایران تداوم خود را از دست نداد و در اشاره به مفهوم یادشده به کار رفت (رستم‌وندی، ۱۳۸۸: ۲۴) ایران‌شهر، در اصل واحدی متغیر بود که در آن زبان فارسی و فرهنگ آن حکم‌فرما بود؛ اما این بدان معنا نیست که همه مردم درون ایران‌شهر به فارسی سخن می‌گفتند (فرای، ۱۳۶۸: ۳۱)

بی‌تردید تجلی روشن اصل بنیادین وحدت دین و سیاست را باید در دوره ساسانیان و نوع رابطه شاه و موبدان جستجو کرد. با این حال در کنکاش درباره بنیاد یگانه دین و سیاست در اندیشه ایرانی می‌توان تا دوران ظهور زرتشت که خود از طبقه دین‌داران بود، عقب رفت. با شکل‌گیری حکومت مادها و سپس هخامنشیان، آیین مغان و اندیشه‌های زرتشت انتشار وسیعی یافت در نتیجه بیشتر منابع کهن یونان و رومی، مغان را نماینده دین ایرانیان شمرده‌اند. (فرای، ۱۳۷۷: ۳۲۲)

چارچوب‌های فرهنگ ایران‌شهری: فرهنگ ایران‌شهری را می‌توان بر پنج پایه، شاه آرمانی، کیان‌خوره، شهریار، دادگری، سرزمین ایران و نژاد ایرانی مفروض گرفت که هریک را توضیح می‌دهیم.

طبق یک تعریف کلی اصول اندیشه سیاسی ایران باستان را می‌توان با استفاده از سنگ‌نبشته‌ها و سنگ‌نگاره‌ها و لوح‌های دیوانی در چارچوب: اندیشه شاهی، صفات شاهی (نژاد و هنر شاهی، عدل و دادگستری، فره ایزدی) ساختار حکومت شاهی (دیوان‌سالاری دبیران، رئیس تشریفات، قائم‌مقام او، خزانه‌دار و ارتش) و روش‌های حکومتی دین‌مداری، تساهل مذهبی، سیاست مدارا و مردم

مداری مورد بررسی قرارداد؛ از لحاظ اندیشه سیاسی آغاز دوره باستان در ایران، زمانی آغاز می‌شود که قبایل متعدد آریایی به زیر پرچم دیائوکو متحده شده، او را به فرمانروایی خویش برگزیدند؛ بنابراین دیائوکو و آغاز فرمانروایی او آغاز شکل‌گیری اسوه‌ای از نهاد و بعداً اندیشه سیاسی است که بر کل ادوار تاریخ ایران سایه افکنده است. این اسوه اندیشه سیاسی، همان اندیشه شاهی است که در دوره‌های ماد، هخامنشی اشکانی و ساسانی شکل و قوام می‌یابد و فروپاشی دولت ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی از هم پاشید. (رجایی، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۵) بعدها چون اعراب که هیچ نوع سابقه درخشانی در سیاست جهانی و بروکراسی اداری و مناسبات جهانی نداشتند، با استفاده از خود ایرانیان، مجبور به پذیرش همین اصول البته به صورت گریته‌برداری شده، شدند؛ ولی صورت اصلی و آرمانی این سیاست‌ها را می‌توان در دولت‌های ایرانی بعد از اسلام به‌ویژه سامانیان و آل بویه مشاهده کرد.

در اندیشه ایرانیان برای اینکه نظم عالم انسانی با «نظم کیهانی» قرین باشد، باید شاهی آرمانی بر آن فرمانروایی کند. شاه آرمانی است که می‌تواند نظم زمینی را با نظم کیهانی تطبیق دهد و جامعه زمینی را به جلوه‌ای از آرمانشهر تبدیل کند؛ بنابراین به اعتقاد ایرانیان، این شاهی بر کسی روا بوده که بهتر سلطنت کند. (امانلو و احمدوند، ۱۳۹۴: ۱۳۰) «برای اهورا و برای امشا و هشتا کسی شایسته حکومت کردن است که بهترین باشد». (رجایی، ۱۳۸۵: ۷۷)

در اندیشه ایرانیان باستان، شاه نماینده اهورامزدا بر روی زمین و رهبر دینی بود و مأموریت داشت با نیروهای اهریمنی، دروغ و ناراستی بجنگد و راستی را بپاید. چنانچه شاه بر آیین راستی عمل می‌کرد، دارای فره شاهی می‌شد و اگر از آن روی‌گردان می‌شد فره شاهی از او دور می‌گشت؛ بنابراین شاه آرمانی از نظر ایرانیان کسی بود که دارای ویژگی‌ها و خصایص فره‌مندی باشد و این خصایص عبارت بودند از:

خصیصه اول، داشتن نژاد شاهی: یعنی یکی از شرایط و صفات شاهی در اندیشه آریایی‌ها آن بود که او از نژاد اصیل و نژاد خدایان و شاهان باشند. آن‌ها سلطنت و شاهی را حق یک خاندان و آن‌هم «خانواده شاهی» می‌دانستند. (رجایی، ۱۳۸۵: ۸۰) دوم، هنر پادشاهی. سوم: عدل و دادگری. چهارم، فره ایزدی: اعتقاد به اندیشه فره ایزدی برای پادشاهان ایرانی به این معنا بود که ایزدان فرمانروایی

عالم، فرمانروایی زمین را به کسی می‌دهند که خود برگزیده‌اند؛ بنابراین ایرانیان معتقدند که اهورامزدا فقط یک پادشاه برمی‌گزیند و اوست که برخوردار از فره ایزدی است و پادشاه سراسر جهان است. به اعتقاد آن‌ها منشأ اصلی قدرت و قانون، اهورامزدا و مجری آن پادشاه است. «وظیفه شاه حفظ قوانین ایزدی در زمین و نگهداری از کشور در برابر دشمنان و نگهبانی از مردم است. این اندیشه بارها از زبان شاهان ایرانی در کتیبه‌ها و سنگ‌نگاره‌ها است.» (پولادی، ۱۳۸۵)

چون ساسانیان نزدیک‌ترین و دردسترس‌ترین شیوه حکومت‌داری جهانی بودند و ایرانیان باسابقه‌ترین و پرنفوذترین ملت‌ها در تمدن اسلامی بودند، عرب‌ها چاره‌ای جز پذیرش شیوه‌های آن‌ها در حکومت‌هایشان شدند و با تشکیل دولت‌های مستقل اسلامی این شیوه تقریباً تا دوره مشروطه تداوم یافت. به نظر می‌رسد باید در این زمینه یک سؤال اساسی را مطرح کرد و آن اینکه این سبک ملیت و بازیابی هویتی در دوران بعد از اسلام و تداوم آن تحت چه عناوینی بازیابی شد. حداقل در ایران یک آگاهی از ملت، یک زبان و نمادها خاص و یک ایدئولوژی تحت نام اندیشه‌ای مشخص وجود داشته که در اعصار مختلف هم بعد از حمله اسکندر و هم بعد از حمله اعراب و هم بعد از حمله مغول به بازیابی هویت ملی ایران کمک کرده است.

البته متفکران بسیاری درباره شیوه نگرش و چگونگی زایش دوباره «قنوس ایرانی» بعد از خاکسترشدن توسط دشمنان، به قول اسلامی ندوشن، طباطبایی و رجایی و اجزاء سازنده‌اش و تداوم آن سخن گفته‌اند که برای فهم موضوع می‌توان از آن‌ها سود برد. «فرهنگ رجایی» (۱۳۸۲) هویت ملی ایران را این‌گونه تعریف می‌کند: «آن جنبه از چهارچوب فکری یا شکلی از خودآگاهی ملت موردنظر است که مانند خمیر مایه‌ای در تاریخ تحول اجتماعی ایران و ایرانیان جریان دارد و به حیات جمعی آن‌ها تداوم و ثبات می‌بخشد» این ویژگی تناقض نمای هر ملتی است که هم ثبات داشته باشد و هم پویایی. به این معنی که درعین حال که جوامع مرتب متحول می‌شوند، جنبه‌هایی از ثبات در فرهنگ آن‌هاست که این تحول بر گرده آن‌ها می‌چرخد و اجازه تغییر جامعه یا تبدیل به غیر شدن را به آن نمی‌دهد. (رجایی، ۱۳۸۲: ۳۷) در این راستا فرهنگ رجایی ویژگی‌های فرهنگ

ملی ایران معاصر را شامل ۱- ایران ۲- سنت ۳- دین و ۴- تجدد می‌داند؛ بنابراین این عناصر در گذشته شامل ایران‌شهر؛ سنت و دین بوده‌اند. (رجایی، ۱۳۸۲: ۵۶)

با یک جمع‌بندی کلی و شیوه‌ای که در این مقاله برای بازایی هویت ایران‌شهری به کار گرفته شده، می‌توان گفت که عوامل مشخص‌کننده هویت یک ملت شامل: نظام فرهنگی مشخص، جغرافیا، حقوق و قواعد بین مردم، حکومت، زبان و میراث تاریخی هست. در ادامه سعی می‌شود تا با ارائه یک متدولوژی مشخص دلایل تداوم گفتمان ایران‌شهری را در دوران اسلامی با توجه به هجوم اعراب و تلاش آن‌ها برای ادغام ایران‌شهر در درون تمدن اسلامی در قرون اولیه، خصوصاً حکومت سامانیان و طاهریان تبیین کرد؛ اما از بین مؤلفه‌هایی که برای تداوم اندیشه و هویت ایرانی ذکر می‌کنند حداقل دو شاخصه خیلی مهم و ملموس وجود دارد: ۱- زبان فارسی ۲- نهاد شاهنشاهی؛ اما به نظر می‌رسد اندیشه ایران‌شهری در مراحل تکامل خودش از چند مرحله گذر کرده است.

- دوره اول، دوره تکوین هویت ملی ایران: همزمان با تشکیل اولین عوامل هویت بحران ایرانی (ظهور زرتشت، حکومت مادها و هخامنشی‌ها اندیشه ایران‌شهری و شهریاری آرمانی ایرانی)
- دوره دوم، دوره ملت بدون دولت (حمله اعراب)، دوره‌ای که اندیشه ایران‌شهری توسط خاندان‌های ایرانی، دهقانان و دبیران از طریق فرهنگی و تجربی به اعراب آموزش داده می‌شد.
- دوره سوم، تکاپوی تشکیل دولت‌های سیاسی با انتساب خود به ایران باستان و تشکیل حکومت‌های اولیه مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل بویه، این دوره تا زمان صفویه ادامه پیدا می‌کند.
- دوره چهارم، دوره صفویان و تشکیل دولت ملی مستقل و بازتولید اندیشه ایران‌شهری در قالب مفاهیم گزاره‌های متفاوت.
- دوره پنجم: دوره آشنایی ایرانیان با مفاهیم مدرن و سعی در بازتولید اندیشه‌های سیاسی جدید و تشکیل دولت - ملت با کمک مفاهیم جدید مانند مشروطیت.

بنابراین در این جستار سعی می‌شود تلاش دولت‌های مستقل ایرانی در چهارچوب تلاش برای بازیابی هویت ایرانی شهری را در قالب سیاسی توضیح داده شود و با توجه به مختصات اندیشه ایرانی شهری این مفاهیم را تحت لوای مقولاتی مانند ۱- توجه به زبان فارسی، ۲- ساختار دولت، ۳- تبار و نژاد پادشاهی، ۴- بروکراسی اداری و شیوه اداره قلمرو، ۵- چرخش نخبگان و جذب نویسندگان، شاعران و خاندان‌های بااصالت پارسی، ۶- اهمیت ایران و هویت ایرانی و ایدئولوژی حکومتی سه‌پایه «دین-دولت-ایران» در نزد این حکومت‌ها، تبیین شود. به نظر می‌رسد با به‌کارگیری این مفاهیم و قالب‌ریزی داده‌های تاریخی بتوان به تبیین چگونگی تداوم هویت ایرانی شهری بعد از سقوط دولت ساسانی در دولت‌های اسلامی کمک کرد. چون تفسیر و تبیین همه جنبه‌های دولت‌های مورد بحث از حوصله این نوشته خارج است سعی می‌شود به‌صورت کاملاً مختصر و به طور جداگانه هر کدام از نقش و میزان اهمیت اندیشه ایرانی شهری را در ساختار هر دو دولت تبیین گردد.

۳- طاهریان؛ نخستین مروجان ایرانی شهری در اندیشه سیاسی- اجتماعی

تردیدی نیست که ظهور دولت طاهریان (۲۵۰-۲۵۹ ه.ق)، آغاز فصل نوینی در تاریخ ایران است که به بیان «آلتون دانیل»، تأسیس آن نه فقط به سبب ناتوانی دستگاه خلافت، بلکه نتیجه یک سده مبارزه پیگیر ایرانیان بود. (دانیل، ۱۳۶۷: ۱۹۷) ظهور آنان شرایط سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی جدیدی را در خراسان و ماوراءالنهر به وجود آورد. طاهریان نه تنها بر خراسان و ماوراءالنهر حکمرانی کردند بلکه در نقاط دیگر جهان اسلام نیز مناصب مهمی را به دست آوردند که مهم‌ترین آن‌ها تصاحب شرطه‌گی بغداد بوده است. از طرفی تجلی دو قرن تلاش و کوشش علمی و عملی ایرانیان در دولت نیمه‌مستقل طاهریان خودش را نشان داد.

جایگاه سیاسی و سیاست وابسته‌ای که طاهریان مجبور به رعایت آن بودند، در رویکرد آنان در هر زمینه دیگری مانند اقتصاد و جامعه تأثیرگذار بود. طاهریان در حدفاصل بین تمایلات ملی ایرانی و درخواست‌های دستگاه خلافت قرار داشتند. در یک‌سوی منازعه نهضت فرهنگی شعوبه و

حرکت‌های تند استقلال‌طلبانه و در سوی دیگر دستگاه خلافت عباسی قرار داشتند. با این حال طاهریان از جهت فرهنگی، رویه حفظ موازنه بین تمایلات ایرانی و عربی را در پیش گرفتند و از جهت نظامی و سیاسی کاملاً در کنار خلافت قرار گرفتند. برای نمونه، طاهریان در رقابتی که در میان شعرای و علمای ایرانی و عرب، در وصف نیاکان آنان و نسب‌سازی به وجود آمد، به خاطر پیشبرد اهداف و منابع خود، مانعی به وجود نیاوردند (اکبری، ۱۳۸۷: ۶۴).

برای پاسخ به این سؤال که دولت طاهریان دست‌نشانده خلفایی عباسی بود و تابع عناصر و فرهنگ عربی یا به ایران‌شهری و بازیابی هویت ایران می‌اندیشید، باید از طریق نسب‌شناسی آنان به این امر پی برد. طاهریان نیز نسب خود را دقیقاً مانند تمام دولت‌های ایرانی بعد از اسلام، با ۲۲ نسل به منوچهر پادشاه اسطوره‌ای می‌رساندند. (منهاج‌السراج جورجانی، ۱۳۶۳: ۱۹۰) گزارش دیگری آنان را از نسل رستم دانسته است. (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۲۹؛ انصاف‌پور، ۱۳۵۶: ۴۹۰) برخی نیز با استناد به وجود نام اسعد در شجره آن‌ها را به عرب و خزاعی می‌دانند. (یادگاری، ۱۳۵۲: ۳۰۶) برخلاف سایر سلسله‌ها که فقط تبار خودشان را به ایران باستان می‌رساندند. طاهریان با حرکتی کاملاً هوشمندانه سعی کردند حتی در تبارشناسی نیز مشکلات عربی - ایرانی را حل کنند؛ زیرا آن‌ها به هیچ‌کدام از سه روایتی که آن‌ها را از نسل رستم، منوچهر و عرب خزاعی می‌دانست اعتراضی نکردند به این ترتیب نزد آن‌ها درگیری عرب - ایرانی حل شد و از طریق بذل و بخشش که آن‌ها انجام می‌دادند رقابتی برای انتساب این خاندان از جانب هر دو گروه ایرانی و عرب انجام گرفت. (اکبری، ۱۳۸۷: ۶۳-۶۴).

از طرفی آنان خود را در پایگاه اجتماعی دهقانان و سرفروال‌های خراسان قراردادند (انصاف‌پور، ۱۳۵۶: ۴۹۰) و با ایجاد ارتباط با سایر خاندان و دهقانان اصیل ایرانی مانند کامگاریان زمینه‌های لازم را برای ایجاد حرکات بعدی برای بازیابی هویت ایرانی انجام دادند؛ زیرا در این زمان دهقانان با واژه امروزی کاملاً معنای متفاوتی داشت و با اندکی تسامح می‌توان گفت به معنی مالکان بزرگ و اصیل و با فرهنگ ایرانی بودند. ذکر این نکته به تنهای کافی است که بزرگ‌ترین حافظ هویت ایرانی یعنی شاهنامه سراینده‌اش خاستگاه دهقانی داشت؛ بنابراین بدون شک دهقانان در قرون نخستین

بزرگ‌ترین حافظان و هواداران ارزش‌های تاریخی و فرهنگی ایرانشهری بودند و زمانی که دولتی سعی در ایجاد ارتباط با این گروه اجتماعی می‌کرد؛ یعنی به هویت ایرانی علاقه‌مند است.

نکته بعدی که به‌صراحت تمایل طاهریان را به اندیشه ایرانشهری و تلاش برای بازیابی هویت ایرانی نشان می‌دهد. تمایل آن‌ها به نوشتن اندرزنامه‌نویسی به سبک شاهان ساسانی بود که مهم‌ترین این‌ها، اندرزنامه طاهر که مخاطبش پسرش عبدالله ابن طاهر است که این خود به‌تنهایی تمایل آنان را به بازگشت به ایرانشهر نشان می‌دهد؛ زیرا این سنت برگرفته از ایران باستان بود و در نزد اعراب کوچک‌ترین محلی از اعراب نداشت و یکی از دغدغه‌های مروجان اندیشه ایرانشهری همواره با استفاده از این اندرزنامه‌ها، تبیین شیوه‌های کارکرد نهاد شاهی بود. اهمیت این اندرزنامه به حدی است که کسانی مانند طبری و ابن خلدون درباره اهمیت آن سخن گفته‌اند و بسیاری مانند صاحب مجمل‌التواریخ آن را برابر عهد اردشیر دانسته‌اند که این مسئله نشانگر آگاهی کامل طاهریان از چهارچوب فکری ایران باستان و اندیشه شاهی در آن زمان بوده است. طاهر در این اندرزنامه با زیرکی تمام اصول اندیشه ایرانشهری را با آموزه‌های اسلامی ترکیب می‌کند و از آن کارکردهای شاهی را مقتضای زمان بیرون می‌کشد و به اصولی مانند توأمان بودن دین و سیاست، اطاعت از خلیفه، فره ایزدی و تأیید اینکه در اسلام نیز حکومت و ملک از آن خداست که این تأیید خلافت با فره ایزدی اقتباسی از الگوی ملک‌داری ایرانی بود. تأکید بر عدالت به شیوه ایران باستان و موروثی کردن نژادی حکومت نیز یکی دیگر از بدعت‌های طاهریان در اسلام بود.

از طرفی حذف نام خلیفه از خطبه، موروثی کردن حکومت و نوشتن اندرزنامه به سبک ایران باستان نشان می‌دهد که طاهر هدف کاملش استقلال از خلافت و بازگشت به اندیشه ایرانشهری بود و همین از دیگر فرمانروایان طاهری متمایز می‌کند. طاهر در زمان حیاتش فرزندش طلحه را به جانشینی معرفی کرد این اولین بار در تاریخ ایران بعد از اسلام است که یک فرمانروا بدون اطلاع خلیفه دست به چنین اقدامی می‌زند؛ درواقع با این عمل خود، نقش خلفا را در عزل و نصب کم‌رنگ کرده بودند و این خود یکی از نشانه‌های تمرّد و عصیان طاهر علیه خلافت بود. به‌علاوه در زمان

درگیری عباسیان با خوارج و روم شرقی، این‌ها توانست اقتدار طاهریان را تقویت کند. (اکبری ۱۳۸۷: ۲۶۷)

طاهریان در تاریخ به عدالت و رعایت حقوق مردم شهره هستند. آنان به طور ساده خود را «امیر» می‌داشتند و دیگران از تملق‌گویی بر حذر می‌داشتند. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۲) طاهر در اندرزنامه خود به عبدالله، او را به رعایت حق و برابری و دادگری در تقسیم خراج میان خراج‌گذاران دعوت کرده و اشاره می‌کند «باید خراج آن‌چنان گرفته شود که آن را از مازاد مخارج خویش، بی‌هیچ عسرت اعطا کنند و باید آن خراج را در راه استواری و بهبود زندگانی و اصلاح نابسامانی‌ها و هموار ساختن ناهمواری‌های امور مردم صرف کند» (رک: ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۶۰۲-۶۰۱). عبدالله توصیه پدر را در نظر داشت «عمل، به پارسایان و زاهدان و کسانی فرمودی که ایشان را بمال دنیا حاجت نبود ... تا مال حق حاصل آمدی و رعایا را رنج نرسیدی و او گرفتار نبودی». گردیزی همچنین اشاره می‌کند که «مر عبدالله بن طاهر را رسم‌های نیکو بسیار است یکی آن است که به همه کاردانان نامه نوشت که حجت برگرفتم شما را تا از خواب بیدار شوید و از خیرگی بیرون آید و صلاح خویش بجوید و با بزرگان ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید و به‌جای خویش بازآید...» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۲). او همچنین برای حمایت از منافع کشاورزان و رفع خصومت‌های آنان، فقهای خراسان و برخی از علمای عراق را مأمور کرد «کتاب القنی» را در احکام کاریزها و قنات‌ها تدوین کنند. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۱) حتی با وجود استبداد مطلقه ذکرشده برای حکومت عبدالله، در مجموع با رضایت و خرسندی مردم همراه بوده است. (اکبری ۱۳۸۷: ۲۶۸)

دولت طاهریان به‌عنوان نخستین دولت ایرانی بعد از اسلام از بطن تشکیلات نظامی و دیوانی دستگاه خلافت عباسیان ظهور کرد. از این‌رو ضرورت دارد قبل از هر چیزی ارتباط آن با دستگاه خلافت موردتوجه قرار گیرد.

براین‌اساس میان آنان و دستگاه خلافت، ارتباطی متوازن همراه با اعتماد متقابل به وجود آمد. طاهریان از نظر سیاسی، حکومت خراسان و مناصب بغداد را در میان خاندان خود، موروثی کردند. از نظر اقتصادی نیز درآمد خراسان را در خراسان نگاه داشتند و صرف نیازهای خراسانیان کردند. باین‌حال

هرگز درصدد منازعه و مقابله با عباسیان برنیامدند و همواره مبلغ و حامی برتری پایگاه معنوی و موقعیت عباسیان در ایران شدند. عباسیان نیز با آگاهی از موقعیت طاهریان، آن‌ها را دودمانی یافتند که کمتر در مقابل آن‌ها مقاومت می‌کرد و آرامش و ثبات مشرق را ضمانت می‌کرد. از این روی فرمان‌برداری طاهریان از خلفا باعث شد که به‌جز اختلافات جزئی، ارتباط صمیمانه‌ای بین خلفا و طاهریان برقرار شود این نزدیکی و پیوستگی به‌گونه‌ای بود که برخی از تاریخ‌نگاران آنان را به‌عنوان نایبان درگاه خلافت در نظر گرفته‌اند (عقیلی، ۱۳۳۷: ۳۵) و در بحث درباره سلسله‌های حکومت‌گر، آنان را در زمره سلاطین به‌حساب نیاورده و اخبارشان را در ضمن تاریخ خلافت گزارش کرده‌اند (قزوینی، ۱۳۶۳: ۱۳۰). از این روی طاهریان منزلتی همچون نمایندگان رسمی دستگاه خلافت داشته (بارتولد، ۱۳۶۶: ۴۶۲) و تحت تأثیر فرهنگ حاکم بر آن قرار گرفتند. در چنین شرایطی نمی‌توان انتظار داشت آنان از جهت علمی و فرهنگی، سیاست مستقلی در پیش گیرند. آنان در بهترین حالت مقلد و منعکس‌کننده افکار و اندیشه‌های دستگاه خلافت شدند؛ بنابراین دربار طاهریان نتوانست مانند آنچه بعدها در دربار سامانیان شکل گرفت و بر مبنای استقلال فکری و مدارا و تساهل، مرکز حکومت آنان به محلی برای تجمع فلاسفه و متکلمین فرق گوناگون تبدیل شد، استعداد کافی برای ایجاد رغبت در میان فلاسفه و متکلمین فرق را برای حضور در دربار فراهم کند.

البته عبدالله در راستای اصلاحات خود به مسئله گسترش علم و دانش و تعلیمات عمومی نیز توجهی خاص مبذول داشت. او معتقد بود «که علم به ارزانی و ناارزانی نباید داد، که علم خویشتن‌دارتر از آن است که با ناارزانیان قرار کند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۲). گزارش‌هایی حاکی از آن است که در زمان او حتی کودکان فقیرترین روستائیان نیز به شهرها روی می‌آوردند تا تحصیل دانش کنند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۴۶۳). به همین دلیل او را می‌توان از بنیان‌گذاران نهضتی که به تجدید حیات فرهنگ ایرانی در عهد سامانیان منجر شد به شمار آورد (زرین‌کوب، عبدالحسین ۱۳۷۱ ج ۲: ۱۰۰).

در زمینه توجه به زبان فارسی نیز باید گفت که در دوره نخست حیات شعری زبان فارسی که شامل دوره طاهریان و صفاریان می‌شود که از همان دهه‌های اول سده سوم آغاز و تا پایان این سده ادامه داشت مدارک مستحکمی در زمینه ادبی برای سنجه تاریخی در دست نیست. در این دوره آثار ۸

شاعر باقی مانده است که عبارت‌اند از: ۱- حنظله بادغیسی (۲۲۰-۲۱۹ ه.ق) ۲- محمد بن وصیف سگزی (سیستانی) (اواخر سده سوم هجری) ۳- بسام کورد (سده سوم هجری) ۴- محمد بن مخلد (سده سوم هجری) ۵- محمود بن وراق (د. ۲۲۱ هجری) ۶- فیروز مشرقی ۷- ابوسلیک گرگانی (سده سوم هجری) ۸- شاکری بخاری.

۴- صفاریان و مبارزه سیاسی برای حذف خلافت

تشکیل دولت صفاریان سرآغاز دوره‌ای متفاوت در تاریخ ایران است هم در مقایسه با دوران باستان و هم در مقایسه با دوران پس از اسلام زیرا اولین بار بود که دولتی از میان طبقات فرودست و بدون پشتیبانی معنوی و دینی روحانیون، موبدان و خلفا و شاهان و بدون داشتن تبار و نژاد شاهی و صرفاً به تکیه بر شمشیر و زور راه خود را در تاریخ ایران باز کرد؛ (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۳۳۲)؛ اما از لحاظ اینکه صفاریان پیرو اندیشه ایرانشهری بودند یا نه هم می‌توان این ادعا را اثبات و هم می‌توان نفی کرد؛ زیرا اولاً در اندیشه و دولت صفاریان توأمان بودن دین و سیاست محلی از اعراب ندارد و اینکه منشور و شرط حکومت از آن خدا، یا هر ساختار دینی باشد نیز برای آنان علی‌السویه است؛ یعنی از نظر آنان همان‌گونه که یعقوب در نیشابور گفت شمشیر تنها منشور و مشخص‌کننده حکومت است؛ بنابراین فره ایزدی و همراهی دین و سیاست برای یعقوب تعریف مشخصی ندارد؛ در اینجا باید گفت که مفهوم فره ایزدی که در اندیشه سیاسی ایران باستان نشان‌دهنده حق حاکمیت الهی شاهان بود، در میان صفاریان جایگاه مشخصی نداشت. آنها بیشتر بر مشروعیتی که از طریق شمشیر و زور به دست می‌آمد، تکیه داشتند تا مشروعیت الهی (احمدوند و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۴). اما از طرفی می‌توان یعقوب و صفاریان را بازیابان هویت ایرانی دانست؛ زیرا آنان بودند که برای اولین بار در تاریخ ایران بعد از اسلام حکومتی مشخص با سیاست قوی و تحت ایدئولوژی ایرانی و زبان فارسی در برابر تمامیت‌خواهی اعراب تشکیل دادند؛ و راه را برای حکومت‌های بعدی، برای زیرسؤال بردن خلافت عباسی هموار کردند.

اما بدعت‌های یعقوب در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران به اینجا ختم نمی‌شود؛ یعنی به قدرت رسیدن کسی که هیچ قرابتی با بخش‌های اشرافی جامعه ایرانی و حتی دهقانان و یا هیچ از سازمان‌ها و تشکیلات نظامی آشنایی مشخص نداشت و صرفاً با اتکا به برخورداری از نیروهای ناهمگن اجتماعی و ضدخلافت سرانجام به طور آشکارا و با تمام توان مشروعیت عباسیان را به چالش کشید.

از طرفی دید مورخان به صفاریان هرگز در حد اعتدال نبوده و همواره آنان را تا حد خدای یا شیطان بالا کشیده یا تنزل داده‌اند. در همان زمان خودشان تاکنون بسیاری از اعراب و مسلمانان و اهل سنت صفاریان را به دلیل پایگاه فرودست اجتماعی، حضور مستمر خوارج و رهبران‌شان در میان پیش‌مرگان و سربازان صفاریان و جسارت آن‌ها برای زیرسؤال‌بردن خلافت و هر اندیشه‌ای که جز شمشیر بخواند مشروعیتی برای خود کسب کند، آنان را با تحقیر غرض‌ورزی مورد حمله قرار داده‌اند. البته باید توجه داشت که روی کار آمدن این حکومت‌های نتیجه منطقی سیاست خلافت عباسی بود؛ زیرا ایرانیان در نتیجه تحقیر امویان تمام تلاش خودشان را برای نابودی امویان از لحاظ علمی و عملی انجام دادند و بسیاری از نخبگان ایرانی مانند ابومسلم و ابوسلمه برای از بین بردن هرگونه تفکر نژادپرستانه‌ای که ایرانی را موالی می‌نامد و آنان فکر می‌کردند که تنها امویان نماینده آن هستند انجام دادند؛ اما از زمانی که عباسیان دقیقاً همان سیاست امویان را در پیش گرفتند و با حذف عناصر ایرانی مانند برامکه، خاندان سهل، ابومسلم و ابوسلمه به سمت استبداد سیاه حرکت کردند سیاست ایرانیان نیز در قبال آن‌ها چندپاره شد.

گروهی مانند بابک و مازیار با سیاست مشت‌آهنین در برابر تمامیت‌خواهی عباسیان قرار گرفتند آنان هرگونه همکاری و ترحم به عباسیان و اعراب را خیانت می‌دانستند و هدفشان نابودی آخرین عرب در ایران بود. اینان نماینده رادیکال‌ترین دید ممکن بودند و بدون توجه به زمان و مکان مبارزه می‌کرد. پایگاه اجتماعی این گروه ایران‌پرستان و شعوبی‌ها بود.

گروه دوم که می‌توان آنان را محافظه‌کاران نامید با درپیش گرفتن شرایط موجود برای دستیابی به یک حکومت با تکیه بر منشور خلفای عباسی تلاش کردند شاید طاهریان را بتوان بهترین نماینده این گروه دانست. پایگاه اجتماعی این گروه‌ها اشراف، تجار و دهقانان بود.

گروه سوم کسانی بودند که با درپیش گرفتن تدابیری و در نظر گرفتن ناجوانمردی عباسیان در قبال ایرانیان و سیاست خاص و حتی همراهی با خلافت در بعضی جاها سعی کردند با کمک هر گروه ناراضی ممکن از خلافت طومار خلافت عباسی را برچینند. صفاریان بهترین نمونه چنین گروه‌ها است؛ زیرا حتی از خوارج و مطبوعه نیز در کنار عیاران و پیشه‌وران در ارتش خود استفاده می‌کرد؛ بنابراین پایگاه اجتماعی این گروه‌ها ناهمگن بود.

یعقوب دولت خود را در موقعیتی برپا کرد که به‌هیچ‌روی پیوندهای اداری و دینی با خلفا و روحانیون یا عباسیان یا بر افتخارات نژادی وارثی و پیوستگی با عیان و اشراف اتکا نداشت چگونه می‌توان چنین دولتی را پیرو ایران شهری دانست.

یعقوب در ابتدا تصور می‌کرد که فقط با اتکا به محبوبیت یاران و شمشیر در برابر دشمنان می‌تواند با همین سیاست ادامه دهد؛ ولی باگذشت زمان او متوجه شد که بدون اتکا به قدرت دهقانان، اعیان و اشراف نمی‌تواند تمام سرزمین‌های ایران را متحد کند. البته لشکرکشی او به طبرستان، حضور خوارج در سپاه او، نابودی دولت طاهریان همواره برای دهقانان و حتی خلافت عباسی علامت سؤال بود به همین دلیل بود که یعقوب از زمانی به بعد سعی کرد که امارت استیلای خود را با منشور خلیفه به امارت استکفا تبدیل کند.

درگیری صفاریان و عباسیان بیانگر این واقعیت بود که اولین بار است که بعد از اسلام یک دولت ایرانی صرفاً با اتکا به نام ایران در برابر خلافت قد علم می‌کند؛ ولی رها کردن یعقوب توسط دهقانان در میانه نبرد دیر العاقول نشان داد که آن‌ها حرف آخر را با او بی‌پرده زده‌اند. (طبری، حوادث سال ۲۶۲)

شاید در ارتباط با ایران و خلافت عربی ذکر یک نکته بسیار مهم باشد که صفاریان بنیان‌گذاران امارت استیلا بودند و آن‌ها برای اولین بار با شمشیر مشروعیت خلیفه را زیر سؤال بردند و این

رفتار بعد سرمشق تمام دولت‌های ایرانی مانند آل بویه و سلجوقیان شد و از این به بعد خلافت مجبور به تن دادن به واقعیت‌های موجود بود؛ یعنی مجبور بود هر قدرتی را که بی‌اجازه رشد می‌کرد به رسمیت بشناسد بدین‌سان قدرت خلافت با اقدام صفاریان از این دنیای مادی رخت بر بست و صرفاً به آخرت و امور معنوی کاهش یافت و بدون شک کشف این راه مدیون جسارت شخص یعقوب و تفسیر برگرفته از شمشیر او از سیاست بود.

از طرفی با شرایطی که خلافت و فسادهای که در جامعه در نتیجه غلبه نژادپرستی عربی به بار آمده بود. دیگر مشروعیت به‌عنوان عنصر اصلی حکومت‌ها محسوب نمی‌شد. بلکه واقعیتی بود که باید با نشان داد توانایی و استعداد آن را نشان داد؛ یعنی برخلاف فره ایزدی ایران‌شهری که ذاتی و درونی بود این مشروعیت اکتسابی و بیرونی بود؛ یعنی در رسیدن به آن علاوه بر نسب، دین، نژاد و غیره مقوم اصلی آن زور و غلبه بود.

به‌علاوه زیباترین بیانی که یعقوب در عمل از تاریخ خلافت در اسلام آن را نشان داد زیران که همان گونه که فیرحی می‌گوید در دوره عباسیان باوجود تأکید بر «نص» و «وراثت» بیش از هر چیز تغلب مبنای حکومت بود. (فیرحی، ۱۳۸۲: ۱۸۶) پس یعقوب در اینجا صرفاً باز نمود تجربه تاریخی زبان خودش را بیان می‌کند نه ذات اندیشه ایران‌شهری را. او می‌گوید: «پس از این‌که در این جامعه مبنای دینی، معنوی، سستی مشروعیت از بین رفت چیزی جز شمشیر نمی‌تواند در مقام حقیقت سیاست سخن بگوید»؛ و جالب‌تر اینکه از بطن همین تفسیر امارت استیلا بیرون آمد که کسانی مانند ماوری سعی کردند تا آن را اندیشه تئوریک مسلمانان از سیاست توجیه کنند؛ و این دوره دقیقاً دوره گسست بین خلافت و سلطنت در ایران اسلامی است؛ یعنی خلفا پذیرفتند که باید بین ایران و بغداد دو منطقه جدا کرد که یکی برای خلافت و یکی برای سلطنت است. البته صفاریان تنها دولتی بودند که رودرو وارد جنگ با خلافت شدند به همین دلیل هم تا به آخر نتوانستند مستمر (عهد و لوای) خلافت را داشته باشند. (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۵۵۴-۵۱۸) یعقوب نه تنها به سلطه معنوی و سیاسی عرب پایان داد؛ بلکه زبان فارسی را قوت بخشید؛ و با ساخت یک بروکراسی دولتی به سبک ساسانی

- عباسی و توجه به رسوم ایرانی در برابر عربی سعی در احیایی عظمت باستانی ایران البته به سبک خودش کرد.

به روایت تاریخ سیستان، هرچند عصر درخشش قدرت دولت صفاری از پنجاه سال فراتر نرفت، اما صفاریان نخستین شکاف عظیم را در تمامیت قلمرو عباسی ایجاد کردند. به نقل از تاریخ مذکور، اگرچه صفاریان رویگر زادگانی بودند که جزء طبقه عوام و توده‌های مردم محسوب می‌شدند، اما برای خود نسب‌نامه‌ای داشتند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۰۹-۲۰۷) که آن‌ها را به پادشاهان باستانی ایران پیوند می‌داد. به هر روی، در آن شرایط، آن‌ها جزو طبقه‌ای بودند که تا آن زمان برخاستن چنین سلسله باعظمتی از میان عامه سابقه نداشت. به این ترتیب، برخلاف آنچه غالباً وانمود می‌کرد، تلاش برای بازسازی هویت ایرانی، از سوی جامعه دهقانی خراسان و دهقانان آن خطه و از دربار سامانیان آغاز نشد، بلکه از سیستان و از طبقه پایین اجتماع (پیشه‌وران سیستانی) آغاز شد؛ یعنی، از دربار صفاریان و به هم با محوریت یعقوب لیث

یعقوب با اتکا بر حس وطن‌خواهی و کسب استقلال سیاسی از نهاد خلافت، کوشش‌هایی در گسترش مرزهای جغرافیایی ایران قبل از اسلام، به منظور بازسازی هویت ایرانی انجام داد که در سیر تحولات فرهنگی جامعه ایران و حفظ فرهنگ ایرانیت و در تداوم و ماندگاری آن، نقش بنیانی ایفا کرده است. به نقل از تاریخ مذکور، زنده کردن زبان و ادب فارسی به صورت رسمی، آن‌هم در شرایطی که حتی دانشمندان و اندیشمندان ایرانی، عصاره اندیشه خود را به زبان و ادبیات عربی می‌نگاشتند، از کارهای عمده صفاریان است. از این روی، اگر سامانیان به این روند تداوم و تکامل بخشیدند، مرهون اولین گام‌های صفاریان در این عرصه است. گام‌هایی که در امارت استیلا و بعد سیاسی و وطن‌خواهی خلاصه و محدود نمی‌گردد، بلکه در عرصه علم و دانش و فرهنگ، شایان نگرش و ارزش‌گذاری است. به عبارتی یکی از مهم‌ترین اقدامات یعقوب لیث، تدوین تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان ساسانیان بود. وی با این کار تلاش کرد تا ریشه‌های تاریخی ایران را زنده نگه دارد و حافظه تاریخی مردم را تقویت نماید (شاپور شهبازی، ۱۳۸۰: ۳۳۲).

به نقل از تاریخ ایران کمبریج، اگرچه «نمی‌توان مطمئن بود که محمد بنوصیف نخستین شاعری بود که به سبک و قالب عرب شعر فارسی (قصیده) گفت [و] احتمال می‌رود که کوشش‌های مشابهی

در جاهای دیگر در حدود همان ایام یا کمی پیش‌تر صورت گرفته باشد...؛ اما گزارش تاریخ سیستان از پاره‌ای جنبه‌های شرایط پیدایی نوع کلاسیک شعر فارسی پرده برمی‌دارد... فاصله نواحی شرقی از جمله سیستان تا مرکز خلافت و وجود سلسله‌های ایرانی که عملاً مستقل از خلیفه بغداد بودند؛ و امرایی چون یعقوب و آنگاه آل سامان و خاندان‌های دهقانان که تمایلات ایرانیت داشتند، یکی از عوامل اصلی رونق زبان و ادب فارسی (دری) گردید.

امارت استیلای صفاریان در برابر نهاد خلافت، به‌نوعی هویت ایرانی را نخست در بعد سیاسی از حاکمیت عربی خارج ساخت و حتی در مقابل آن قرارداد، آنگاه در بعد فرهنگی نخستین گام‌های استوار را برداشت تا سامانیان، هویت ایرانی را در بعد زبان و ادب فارسی تکامل بخشند.

صفاریان خود را ملزم به حفظ میراث فرهنگ ایرانی و گسترش فرهنگ اصیل اسلامی بدون تأثیرپذیری از آموزه‌های فرهنگ عربی دانسته‌اند و در برابر سلطه خلافت عربی که می‌توانست به تحریف تاریخ ایران منجر شود، جریانی را بنیاد نهادند که سلسله‌های بعدی ایرانی همچون سامانیان، آل زیار و آل بویه، فرصت آن را یافتند تا هویت ایرانی را از مستحیل شدن در فرهنگ عربی، نجات بخشند. به نقل از تاریخ سیستان، تلاش صفاریان هم مانع بازگشت فرهنگ امتیازگرایانه و جامعه طبقاتی گذشته شد و هم اجازه نداد که فرهنگ عربی بر هویت ملی ایرانی مسلط شود.

بسیاری از پادشاهان تاریخ ایران پس از اسلام با رساندن نسب خود به شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران، هم و غم خود را جهت استحکام دولت ایرانی و بازسازی فرهنگی، تاریخی، تمدنی و سرزمینی آن به کار می‌بردند.

بعد از مرگ یعقوب سیاست صفاریان در برابر خلافت تغییر کرد و عمرو لیث در طول ۲۲ سال حکومتش بسیار سعی کرد که امارتش را به استکفا تبدیل کند در زمان عمارت او نیز زبان فارسی و بزرگان فارس تکریم شدند و دیوان‌سالاری و امور لشکری و کشوری بیش‌ازپیش به سمت ایرانی‌شهری حرکت کرد؛ ولی با شکست او از سامانیان حکومت صفاریان عملاً به یک حکومت محلی در سیستان و نواحی اطراف آن محدود شد و نقش اصلی خود را برای احیای ایران از دست داد.

یعقوب لیث، بدون هیچ گونه تردیدی، نخستین فرزند این سرزمین بود که پس از فروپاشی دولت ساسانیان، به اندیشه برپایی دوباره دولت فراگیر ملی افتاد. از این رو، وی می دانست که برای رسیدن به برپایی دولت فراگیر ملی، نخست می بایست زبان فارسی را به عنوان یک زبان ادبی، دوباره زنده کرد و آن را در جایگاه یک زبان فراگیر ملی قرارداد.

زبان فارسی در اثر سلطه ی تازیان، از جایگاه یک زبان فاخر ادبی، به گودال زبان محاوره ی مردم کوچه و بازار، فروافتاده بود. نوشتن و سرودن و گفتن به زبان عربی، مایه ی فخر و برتری شمرده می شد. از این رو صاحبان سخن و اندیشه، می کوشیدند تا نوشته ها و گفته های خود را به زبان عربی بیان دارند. چنین بود که در روزگاری که زبان فارسی از جایگاه ادبی خود فروافتاده بود و زبان عربی، شتابان، به ویژه در میان به اصطلاح فرهیختگان اجتماع جای افتاد و چنان که گفته شد، برای بسیاری، سخن گفتن به تازی و شعر سرودن و کتاب نوشتن به عربی، مایه ی فخر و مباهات بود، کاوه ی دیگری، «منشور تاریکی» ضحاکان زمان را از هم درید و افسون «سیاه اندیشان» را باطل کرد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۱۰-۲۰۹)

بدین سان، در آستانه ی زوال زبان فارسی، یعقوب لیث روی گر، عصر نوینی به روی این زبان گشود. زبان فارسی که جایگاه ادبی خود را از دست داده بود و به زبان مردم کوچه و بازار بدل شده بود، به همت یعقوب، دوباره جان گرفت و درازای زمان به اوج رسید و آثاری به زبان فارسی خلق شد که شگفتی جهانیان را برانگیخت. از سوی دیگر، عیار سیستانی نیک می دانست که برای برپایی دولت فراگیر ملی، نیاز به تاریخ است. از این رو، یعقوب نخستین کسی بود که پس از فروپاشی دولت ساسانیان، دستور به گردآوری، تاریخ ایران، از گاه کهن تا پایان ساسانیان داد.

طبق نظر محققانی همچون ذبیح الله صفا، صفاریان نقش مهمی در احیای زبان فارسی داشتند. یعقوب لیث، دستور داد تا تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان ساسانیان تدوین شود و همچنین از شاعران و ادیبان حمایت کرد تا آثاری به زبان فارسی خلق کنند (صفا، ۱۳۷۳: ۳۳۲). از شاعران مشهور این دوره می توان به محمد بن وصیف سیستانی اشاره کرد که به «پدر شعر فارسی» مشهور است. وی نخستین شاعری بود که قصیده هایی به زبان فارسی سرود. همچنین از دیگر شاعران این دوره می توان به حنظله بادغیسی، ابوسلیک گرگانی و محمود وراق اشاره کرد (رجایی، ۱۳۸۰: ۴۵)؛ بنابراین

می‌توان گفت صفاریان با حمایت از زبان و ادبیات فارسی، زمینه‌ساز شکوفایی آن در دوره‌های بعدی شدند. البته این تحول در دوران کوتاه صفاریان به کمال نرسید و در دوره سامانیان به اوج خود رسید.

به علاوه پس از یعقوب، برادرش عمرو، راه یعقوب را پی می‌گیرد، اما از طریق دیگر او در پی آن بود که نخست دولت فراگیر ملی بدون حساسیت بغدادنشینان و لعن و تکفیر و ... آنان، برپا دارد و آنگاه خلیفه را براندازد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۱۰) از این رو پس از آن که فرمان امارات ماوراءالنهر (خوارزم و فرارود) را از خلیفه گرفت، به سه امیر سرشناس آن سامان، یعنی امیران بلخ و کوزکان و نیز اسماعیل امیر بخارا، پیام فرستاد آنان را به اطاعت فراخواند و خواست تا از سوی وی همچنان، فرمانروای قلمرو خود باشند. امیران بلخ و کوزکان، پذیرفتند، اما اسماعیل که بر پایه اسناد بسیار، با خلیفه بغداد در رابطه بود و گفته می‌شود به اشاره‌ی او، از این کار سرباز می‌زند. البته، خلیفه نیز می‌دانست که عمرو در پی چیست. هرگاه «اسماعیل» به وعده‌های خلیفه فریفته نشده بود، عمرو لیث صفاری، دولت فراگیر ملی را برپا داشته بود. بدین سان تلاش عمرولیث نیز به دنبال کوشش یعقوب برای بازسازی دولت فراگیر ملی نافرجام ماند چنان‌که می‌دانیم کار به جنگ کشید و عمرو شکست خورد و خود نیز اسیر شد و اسماعیل وی را در غل و زنجیر به بغداد نزد خلیفه فرستاد و به این ترتیب صفاریان نیز انجام رسالت خود ناکام ماندند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۳۴۵) بنابراین، عمرولیث هم مانند برادرش یعقوب، در راه احیای فرهنگ و هویت ایرانی تلاش کرد؛ اما در نهایت موفق به تحقق کامل این هدف نشد.

۵- نتیجه‌گیری

می‌توان گفت تداوم هزاران ساله تفکر ایران در مقابل توران، یونان، روم و «اقوام وحشی»، به عنوان یکی از مراکز مدنیت در دوران باستان اندیشه‌ای منسجم را شکل داده بود که نیاز به یک دولتی

داشت که به قول هگل تجلی امر مطلق باشد و این ایده که بالاترین تجلی خودآگاهی هر قومی در دولت تجلی می‌یابد، در ایران خودش را در دولت ساسانی نشان داد و این دولت روح تتوریک و عملی اندیشه و تعریف ایران از امر سیاسی در قالب ایده ایرانشهری شد و شاهانی مانند اردشیر و انوشیروان با کمک وزیران بزرگی مانند بزرگمهر و خاندان‌های اصیل ایرانی مانند کارن و سورن و موبدان بزرگی مانند آزیاد مهر اسپندان، تنسر و کرتیر این اندیشه را در روح و جان ملت ایرانی دمیدند. اما با سقوط دولت ساسانی و گرایش مردم ایران که از ترس یا برای ندادن جزیه مجبور شدند اسلام بیاورند، این اندیشه درخطر نابودی قرار گرفت. درواقع تصور مردم ایران این بود که برابری و برادری اسلام تجلی خودش را در عرصه اجتماعی نشان می‌دهد امر که در واقعیت به مولی خواندن ایرانیان و تحقیر هر عنصر غیرعربی منجر شد. با این شرایط ایرانیان دو قرن مبارزه توانمان را شروع کردند ولی در عرصه سیاسی و به قول استاد زرین‌کوب دو قرن سکوت فرهنگی در زمینه اندیشه دولت، ملت و فرهنگ.

بااین‌حال با سقوط دولت امویان و روی کار آمدن عباسان با کمک نخبگان و بزرگان ایرانی بازهم امید ایرانیان برای برابری به یأس مبدل شد و ضدیت خاندان عباسی با آل علی، خاصه دشمنی فوق‌العاده هارون‌الرشید نسبت به آنان و همچنین برانداختن برامکه، خاندان ایرانی علم‌دوست و ادب‌پرور، در بیشتر نقاط متصرفات اسلامی اغتشاشات و شورش‌هایی را به بار آورد که روزبه‌روز فزونی می‌گرفت و سرانجام این قیام‌ها و نهضت‌ها منجر به استقلال غالب متصرفات عباسیان گردید. در زمان هارون‌الرشید قسمت‌هایی که از مرکز خلافت دور بود به‌تدریج یکی پس از دیگری استقلال خود را به دست آورد و درنتیجه همین هرج‌ومرج کار بجایی کشید که اوامر خلیفه بغداد را در نقاط دیگر ممالک اسلامی اطاعت نمی‌کردند. با این وصف باید گفت که هارون‌الرشید و فرزندان او امین و مأمون تا حدی توانستند در حفظ قدرت و شوکت خلافت سعی و کوشش کنند و آبرفته را به جوی باز آرند؛ اما پس از آنان بر اثر روی کار آمدن عناصر ترک و نفوذ آنان در دربار خلافت، همچنین ستیزه و نزاع ترک‌ها با عناصر عرب و ایرانی و دخالت امیرالامرای ترک در عزل و نصب خلفا، تا حدی بر وخامت اوضاع افزود؛ در این اوضاع ملل تابعه اسلام فرصت را مغتنم شمردند و

قصد حقیقی یعنی فکر استقلال خود را که مدت‌ها در انتظار آن بودند، آشکار کرده و مقدمات آزادی خویش را فراهم آوردند.

در آن دوره حکومت‌های طاهریان، صفاریان سامانیان و آل بویه، از قدرت‌های خُرد شکل‌گرفته در دل حکومت مرکزی اسلامی، در جدال و رویارویی مداوم با سایر دولت‌های رقیب ایرانی و در یک بستر متلاطم با مرزهای تثبیت نشده و به‌شدت در معرض خطر قرار داشت. این دولت‌ها و سایر حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی در بافت اجتماعی و اندیشه‌های خاص قرون میانه تشکیل شده و رشد یافتند. این بافت دربرگیرنده شاخصه‌های دینی که کسب مشروعیت دینی و سیاسی را از دستگاه خلافت الزام‌آور می‌نمود و مؤلفه‌های ریشه‌دار فرهنگی-تاریخی مؤثر بر گفتمان سیاسی دولت‌ها در قالب گفتمان باستان‌گرای ایرانی بود. در این فضا کسب مشروعیت و پذیرش ملی از طریق انتساب به تبار شاهان و خاندان‌های کهن ایرانی از سنت‌های ایرانی و مؤلفه‌های بااهمیت اجتماعی در وزن بخشیدن به گفتمان سیاسی دولت‌ها به شمار می‌آمد.

به عبارتی در قرن چهارم ه. ق فضای رقابتی برای حکومت‌های ایرانی فارسی‌زبان به وجود آورد تا برای بقا، در بستر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با گفتمان سیاسی خاندان‌های رقیب خود، به رویارویی و منازعه بپردازند. به این ترتیب هرکدام از دولت‌های نیمه‌مستقل ایرانی روش خاصی در پیش گرفتند.

حکومت طاهریان نخستین حکومت نیمه مستقل ایرانی پس از اسلام به شمار می‌رود که در سال ۲۰۵ ه‍.ق بنیان نهاده شد. طاهریان، سلسله‌ای ایرانی تبار بودند که نسب خود را به چهره‌های اساطیری چون منوچهر می‌رساندند. آنان در عین وابستگی ظاهری به خلافت عباسی، کوشش‌هایی در جهت بازیابی عناصر فرهنگ ایرانشهری داشتند. از جمله مهم‌ترین اقدامات آنان در این زمینه می‌توان به تأکید بر زبان فارسی به عنوان زبان رسمی، توجه به عدالت اجتماعی، حمایت از دهقانان ایرانی تبار، نگارش اندرزنامه‌ها به سبک شاهان ساسانی، موروثی کردن حکومت و الگوبرداری از سنت‌های ایران باستان اشاره کرد. در واقع طاهریان سعی کردند با همراهی با خلافت و حمایت پنهانی از اندیشه‌های ایرانشهری و شیوه‌های متفاوت و ملموس روح ایرانی را زنده کنند و با عدالت اجتماعی

و حمایت دهقانان و ایران‌پرستان شعوبی در برخی موارد راه را برای بازگشت به شکوه ایران‌شهری هموار کنند.

صفاریان حکومتی نیمه مستقل بودند که در سال ۲۵۰ هـ ق به دست یعقوب لیث تأسیس شد. این حکومت برخلاف سایر حکومت‌های ایرانی، ریشه در طبقات فرودست جامعه داشت. صفاریان با وجود ستیزه‌جویی آشکار با خلافت عباسی، تلاش داشتند تا به الگوی شاهنشاهی ایرانی بازگردند. احیای زبان فارسی، تأکید بر فرهنگ بومی ایرانی و تلاش برای بازسازی حکومتی متمرکز بر اساس الگوی ایران باستان از جمله اقدامات آنان به شمار می‌رود. البته ماهیت غیراشرافی این حکومت مانع از آن شد تا بتواند در بازگشت به الگوی کامل ایران‌شهری موفق عمل کند. از این رو صفاریان در یک نبرد رودرو و با تکیه بر عناصر ناهمگون و بدون اتکا به دین و مشروعیت سنتی برای بازیابی هویت ایرانی تلاش کنند و با تکیه بر شمشیر برای خود مشروعیت بسازند امری که به دلیل عدم حمایت گسترده دهقانان و طبقات حافظ سنت ایران‌شهری دم نطفه با شکست روبه روشد.

در نهایت باید گفت که با بررسی شاخص‌هایی مانند زبان رسمی، ساختار حکومت، تبار و نژاد پادشاهی و شیوه اداره قلمرو در دو حکومت طاهریان و صفاریان، می‌توان دریافت که این دو حکومت نیمه مستقل ایرانی، علی‌رغم وابستگی ظاهری به خلافت عباسی، کوشش‌هایی در جهت بازیابی و تداوم عناصر فرهنگی و سیاسی متأثر از اندیشه ایران‌شهری داشته‌اند. البته این تلاش‌ها در چارچوب شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه این دو حکومت بوده و دارای محدودیت‌هایی نیز بوده است. پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی به بررسی تطبیقی جنبه‌های مختلف اندیشه ایران‌شهری در سایر حکومت‌های ایرانی پس از اسلام پرداخته شود.

منابع و مراجع

۱. ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۸۲) مقدمه، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. احمدوند، شجاع، نوزری، محمداسماعیل و جبرائیلی، نیما. (۱۳۹۵). فهم تحول و تطور اسطوره فره‌ایزدی از عهدساسانی تا دوران اسلامی. تحقیقات تاریخ اجتماعی، ۶(۱)، ۳۲-۱.
۳. اکبری، امیر (۱۳۸۷) تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، تهران: سمت.

۴. اکبری، امیر (۱۳۸۷) تاریخ حکومت طاهریان، تهران: سمت.
۵. امانلو، حسین و احمدوند، شجاع (۱۳۹۴). بازشناسی گفتمانی هویت شاهی در ایران باستان. پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۴(۱۴)، ۱۰۳-۱۳۳.
۶. انصاف‌پور، غلامرضا (۱۳۵۶) ساخت دولت در ایران، از اسلام تا یورش مغول، تهران: امیرکبیر.
۷. بارتولد، واسیلی ویلادیمیریچ (۱۳۶۶) آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات آگاه.
۸. بستانی، احمد (۱۳۹۰) «سهروردی و اندیشه سیاسی ایرانشهری»، دو فصلنامه پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۰.
۹. بیگدلی، علی و کوهکن، محمودرضا (۱۳۹۴) «بازیابی الزامات و کارکردهای نهادشاهی در عصر عضدالدوله»، فصلنامه شیعه پژوهی، شماره ۴۹.
۱۰. پرگاری، صالح (۱۳۸۰) «پاره‌ای از عوامل تکوین ساختار اقتدار در حکومت سامانیان»، مجله شناخت، شماره ۳۲.
۱۱. پولادی کمال (۱۳۸۵) تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام، تهران: نشر مرکز.
۱۲. تاریخ سیستان (۱۳۸۱) تصحیح محمدتقی بهار. تهران: معین.
۱۳. جورجانی، منہاج الدین (۱۳۶۳) طبقات ناصری، به تصحیح عبالحی حبیبی، تهران: اطلاعات.
۱۴. دریایی، تورج (۱۳۸۲) صفاریان، تهران: ققنوس.
۱۵. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۲) مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ، تهران: نشر نی.
۱۶. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۵) تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران: نشر قوس.
۱۷. رستم‌وندی، تقی (۱۳۸۸) اندیشه‌ی ایرانشهری در عصر اسلامی، تهران: نشر امیرکبیر.
۱۸. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳) تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
۱۹. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) تاریخ مردم ایران، تهران: امیرکبیر.
۲۰. شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۰) تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، تهران: امیرکبیر.
۲۱. طباطبایی، جواد (۱۳۸۵). خواجه نظام الملک، تبریز: انتشارات ستوده.
۲۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۷۵) تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
۲۳. فرای، ریچارد (۱۳۶۸) میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۴. فرای، ریچارد (۱۳۸۸) عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: سروش
۲۵. فیرحی، داود (۱۳۸۲) نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران: سمت
۲۶. قادری، حاتم و تقی رستم وندی. ۱۳۸۵. «اندیشه ایرانشهری (مختصات و مؤلفه های مفهومی)»، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا، ۱۶ (۵۹).
۲۷. قزوینی، زکریا محمد (۱۳۷۳) آثار البلاد و اخبار اعیان، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تهران: امیرکبیر.
۲۸. کرمر، جوبیل (۱۳۷۵) احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۹. کریستن سن، آرتور (۱۳۸۴) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نشر صدای معاصر، چاپ چهارم.
۳۰. کیا، الهام و خلعتبری، اللهیار (۱۴۰۱) اندیشه فرهنگ ایرانشهری، فصلنامه تاریخ، ۱۷ (۶۵).
۳۱. گردیزی، ضحاک بن محمود (۱۳۶۳) تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
۳۲. لمپتون، ا.ک.س (۱۳۶۲) مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری،
۳۳. مجتبیایی، فتح الله (۱۳۵۲) شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.
۳۴. مدرسی، فاطمه (۱۳۷۸) «نقش سامانیان در احیای فرهنگ و ادب پارسی»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۴.
۳۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵) التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۶. نقیب زاده احمد (۱۳۸۹) درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی، تهران: نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.
۳۷. ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۰) ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ چهارم.
۳۸. یادگاری، عبدالمهدی (۱۳۷۱) تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.